

مرتضی رزاق پور
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

غلامان سرایی در تاریخ بیهقی

۲۷-۱۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

غلامان سرايي در تاريخ بيهقي

مرتضى رزاق پور

چکیده: بسيارى گمان مى‌کنند واژه غلام و غلامان سرايي صرفاً به خدمتگزارانى اطلاق مى‌شده است که کارهاى خدمت‌امتى دربارها را به عهده مى‌گرفتند و به حریم خصوصى شاهان راه داشته‌اند. مقاله حاضر بر آن است تا اولاً نشان دهد اين تصور از بنیان نادرست است و ثانياً با تکیه بر اطلاعات موجود در تاريخ بيهقي و مآخذ نزديک به آن ثابت کند که غلامان سرايي از مهم‌ترين عناصر موجود در دربار غزنوي بوده‌اند و به عنوان نيروهاى ويژه نظامى، سرنوشت بسيارى از جنگ‌ها را رقم مى‌زدند. تمکين و طغيان اين غلامان بود که مسعود غزنوي را به حکومت رساند و موجب شکست او در دندانقان م‌روشد.

کلیدواژه: غلام، غلامان سرايي، تاريخ بيهقي، حکومت غزنوي.

Harem Slaves in the History of Bayhaqi

By: Morteza Razzāqpour

Abstract: Many people believe that the terms “slave” and “Harem slaves” have merely referred to the servants who were responsible for the works at the court, and were allowed into the privacy of the kings. The following paper seeks to show that not only is this idea totally wrong, but also, based on the information found in *the History of Bayhaqi* and the its close sources, harem slaves were one of the most important elements in Ghaznavid court; and as a special military source they could change the fate of many wars. Obedience and rebellion of these slaves led Mas’oud Ghaznavi to the throne, and brought about his defeat in Dandānqān in Marv.

Key words: slave, harem slaves, *the History of Bayhaqi*, Ghaznavid government

غلمان البلاط في تاريخ البيهقي

مرتضى رزاق پور

يعتقد الكثير أن مفردة الغلام وغللمان البلاط لا تُطلق إلا على الخدم الذين يتولون تقديم الخدمات في بلاطات الملوك، ويسمح لهم بدخول غرف نوم الملوك.

والمقالة الحالية تهدف أولاً إلى إثبات خطأ هذا التصور من الأساس، وأن تثبت ثانياً - واستناداً إلى المعلومات الموجودة في تاريخ البيهقي وغيره من المصادر المعاصرة له - أن غلمان البلاط كانوا من أهم العناصر الموجودة في البلاط الغزنوي، وأنهم كانوا يمثلون قوات عسكرية خاصة لعبت دوراً حاسماً في تعيين نتيجة العديد من الحروب، وأن نفوذ وطغيان هؤلاء الغلمان وصل حدّاً تمكّنوا فيه من إيصال مسعود الغزنوي إلى سدة الحكم ومن ثم هزيمته في دندانقان م‌رو.

المفردات الأساسية: الغلام، غلمان البلاط، تاريخ البيهقي، حكومة الغزنويين.

غلامان سرایی در تاریخ بیهقی

مرتضی رزاق پور

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

اشاره

ظهور عناصر ترک در تاریخ سیاسی ایران و کشورهای اسلامی پدیده‌ای است که نمی‌توان تأثیر آن را بر جریان‌های سیاسی و فکری ملت‌های مسلمان نادیده گرفت. به قدرت رسیدن آنان در رقم زدن سرنوشت تاریخی این ملل و به خصوص ایران تأثیر فراوان داشت. بنابراین بررسی حوادث و وقایع مربوط به این واقعیت تاریخی ضرورتی تمام دارد. بسیاری گمان می‌کنند غلامان، پسران زیبارویی بودند که دربارها را زینت می‌دادند و در امور خدماتی به کار گرفته می‌شدند و احياناً مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گرفتند. در فرهنگ‌ها و منابع فارسی نمی‌توان درباره آنها چیزی بیش از این یافت، به نحوی که واژه غلام کمابیش به معنی خدمتکار به کار رفته است، اما حقیقت آن است که بسیاری از پیروزی‌ها و شکست‌های حکومت‌های ایرانی را باید در سازوکار و رفتارهای این جنگجویان چالاک جست.

تاریخ بیهقی گنجینه گران‌بهایی است که جدای از جنبه‌های ادبی و هنری آن می‌تواند پژوهشگر را در کشف این حقیقت تاریخی یاری دهد. از خلال این کتاب می‌توان بسیاری از روابط پیچیده و مبهم سازمان سیاسی، نظامی و اداری حکومت غزنوی را دریافت. در این مقاله کوشیده‌ام یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سازمان نظامی سلسله غزنوی را بر اساس گفته‌های ابوالفضل بیهقی تبیین و شناسایی کنم و نشان دهم که سرنوشت‌سازترین عناصر موجود در سازمان نظامی غزنویان غلامان سرایی بوده‌اند. این غلامان که از طریق جنگ و هدیه و خرید و فروش به دستگاه نظامی غزنوی می‌پیوستند، پس از نشان دادن شایستگی‌های نظامی و به ندرت سیاسی، مدارج ترقی را می‌پیمودند، به مقامات بالای حکومتی می‌رسیدند، عهده‌دار مأموریت‌های مهم می‌شدند و سرنوشت جنگ‌ها و حکومت‌ها را تعیین می‌کردند.

ظهور عناصر ترک در سرزمین‌های اسلامی

ترک‌ها اقوام صحرانوردی بودند که طی قرن‌ها در سرزمین‌های وسیع میان چین و کرانه‌های شرقی دریای مدیترانه زندگی و تاخت‌وتاز می‌کردند.^۱ با ظهور اسلام و شروع فتوحات مسلمین در ماوراءالنهر، بسیاری از آنها به اسارت درآمدند و به عنوان غلام و برده در بازارهای اسلامی فروخته شدند.^۲ به تدریج این بردگان به تشکیلات نظامی و اداری دولت‌های شرقی مسلمان راه یافتند و پس از نشان دادن لیاقت و شایستگی، مقام‌های بالای نظامی و اداری را اشغال کردند و آن‌چنان قدرت یافتند که امیران و پادشاهان را تحت فشار قرار می‌دادند و گاهی پس از سرکشی و طغیان علیه اربابان خود بر جای آنها می‌نشستند و دولت‌های مستقلی را تشکیل می‌دادند.

در اوایل قرن سوم هجری و در زمان معتصم، خلیفه به جای سربازان عرب و برای جلوگیری از نفوذ بیشتر ایرانیان، این غلامان را استخدام کرد. سپس صفاریان به خریدن غلامان روی آوردند. یعقوب لیث صفاری حدود دو هزار غلام ترک داشت و برادرش عمرو لیث تعداد بیشتری از آنان را وارد سپاه خود کرد. وی

۱. تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ص ۵.

۲. دوران چیرگی ترک‌ها بر ایران، ص ۱۱.

در دوره حکومت سامانی بود که ترکان به تدریج مناصب مهم دولتی را اشغال کردند و زمینه سقوط اربابان خود را فراهم آوردند. قره‌تگین اسفنجانی غلامی ترک بود که به حکومت بلخ رسید. الپتگین مؤسس حقیقی سلسله غزنویان غلامی ترک بود که احمد بن اسماعیل سامانی وی را خریداری کرد و در روزگار حکومت عبدالملک به مقام حاجب سالاری رسید. ناخشنودی وی موجب شد شاه سامانی فرمان قتل سپاه سالار خود ابوسعید فرغانی را صادر کند و الپتگین این سردار قدرتمند را به سال ۳۴۵ در سرای عبدالملک به قتل برساند. امیر سامانی به جای فرغانی، ابوالحسن سیمجور را به مقام سپهسالاری رساند، اما پس از فشارهای الپتگین، سیمجور برکنار شد و خود این مقام را اشغال کرد و دو سال بعد پس از شکست امیر ابوعلی، غزنه را مرکز حکومت خویش قرار داد.^۹

سبکتگین نیز اهل برسکان در قرقیزستان امروزی بود که در جنگ‌های قبیله‌ای به اسارت درآمد و الپتگین او را خرید و وی به تدریج میان سپاهیان ترک پیروانی دست‌وپا کرد و سرانجام در سال ۳۶۶ به حکومت غزنه رسید و بیست سال در آن خطه با اقتدار حکومت کرد.^{۱۰} در سال ۳۷۲ نیز به دنبال توطئه ابوالحسن سیمجور و فائق خاصه که هردو از ترکان بودند، ابوالحسن عتبی، وزیر باکفایت سامانی، به قتل رسید.^{۱۱} به نظر برخی مورخان تحریکات این دو بود که در سال ۳۹۰ قراختائیان ترک‌نژاد پس از حمله به بخارا آن را تصرف کردند.^{۱۲} برخی از برجسته‌ترین فرماندهان نظامی سامانی نیز مانند بکتوزون غلام ترک بوده‌اند.^{۱۳} به طور کلی سیمجوریان که در قهستان حکومت می‌کردند ترک‌نژاد بودند.^{۱۴}

روند نفوذ و قدرت یافتن ترکان در دوره غزنوی شدت بیشتری یافت. حکومت غزنوی که اساساً حکومتی مبتنی بر تعصب دینی و تمایلات شدید نظامی بود، حول یک سپاه چندملیتی می‌گشت که هسته مرکزی آن را غلامان ترک تشکیل می‌دادند.^{۱۵} برخلاف سپاهیان محلی، تعلقات مادی و منافع شخصی این غلامان را محدود نمی‌کرد. قراتگین از سپاه سالاران محمود می‌گفت یک

پس از تربیت غلامان، آنها را به سرهنگان سپاهش می‌بخشید تا برایش جاسوسی کنند.^{۱۶} کاری که در دوره غزنوی به اوج خود رسید و یکی از وظایف غلامان تلقی می‌شد. امیران دیلمی نیز برای عقب‌نماندن از دیگران به استخدام غلامان روی آوردند. نوشته‌اند که بیشتر غلامان معزالدوله ترک بوده‌اند.^{۱۷} در دوره سامانیان خرید و استخدام غلامان ترک به اوج خود رسید. امیران سامانی به منظور ایجاد توازن میان دهقانان نژاده ایرانی و سربازان ترک، به این کار اقدام می‌کردند. نصر بن احمد سامانی حدود ده هزار غلام ترک را زیر فرمان داشت.^{۱۸} امیران سامانی برای تعلیم و تربیت این عناصر نوظهور مدارس را تأسیس کردند که آنها را برای خدمات نظامی و تشکیلات اداری آماده می‌ساخت.

نظام‌الملک در سیاست‌نامه فصلی را به نحوه تربیت و ترقی این غلامان اختصاص داده است. وی می‌گوید از زمان سامانیان رسم بوده است که غلامان به تدریج از نردبان ترقی بالا روند. غلام در سال اول حق نداشت براسب بنشیند. در سال دوم اسبی با تجهیزات ابتدایی در اختیار او قرار می‌گرفت. سال بعد کمربندی بر میان می‌بست و بدین ترتیب تا هشت سال اندک‌اندک و پس از نشان دادن شایستگی‌ها و برآمدن از پس آزمون‌های سخت و کسب مهارت‌های ویژه به مقام حاجبی می‌رسید.

«هم چنین هر سال جامه و خیل و تربیت می‌افزودندی تا خیل‌تاشی شدی. پس هم چنین حاجب شدی و چون شایستگی و هنرها و شجاعت او همه کس را معلوم گشتی و کارهای بزرگ از دست او برآمدی و شرم دار و خداوند دوست بودی، آنگاه او را تا سی و پنج سال و چهل سال امیری ندادندی و بر ولایت نامزد نکردندی».^{۱۹}

وی در فصلی دیگر به ملک‌شاه توصیه می‌کند که ترکمانان را مانند غلامان سرایی تربیت کند تا آداب جنگ و خدمت را بیاموزند.

«از فرزندان ایشان [= ترکمانان] مردی هزار را نام باید نبشت و بر سیرت غلامان سرایی ایشان را می‌باید پرورد که چون پیوسته در خدمت مشغول می‌باشند آداب سلاح و خدمت آموزند».^{۲۰}

بدین ترتیب گویا سامانیان نخستین حکومتی باشند که از غلامان آموزش دیده و معرب برای مناصب دولتی استفاده کرده‌اند.^{۲۱}

۹. دوران چیرگی ترک‌ها بر ایران، ص ۱۲.
 ۱۰. تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان و خوارزمشاهیان، ص ۲۰.
 ۱۱. تاریخ ایران کمبریج، ص ۲۳۵-۲۳۷.
 ۱۲. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، دیلمیان و غزنویان، ص ۳۴.
 ۱۳. همان.
 ۱۴. تاریخ غزنویان، ص ۲۸.
 ۱۵. تاریخ ایران کمبریج، ص ۲۳۷.
 ۱۶. تاریخ ایران کمبریج، ص ۲۷۶.

۳. تاریخ غزنویان، ص ۱۹.
 ۴. تاریخ غزنویان، ص ۹۶.
 ۵. تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان و خوارزمشاهیان، ص ۵۷.
 ۶. خواجه نظام‌الملک، ص ۱۴۱.
 ۷. همان، ص ۱۳۹.
 ۸. تاریخ ایران کمبریج، ص ۲۱۴.

می‌کند.

«روز دیگر غلامان سرای بیرون آمدند و به ستورگاہ شتافتند، اسبان بگشادند و برنشستند با سلاح تمام و رویاروی از در کوشک بیرون آمدند و همچنان به مکابره می‌رفتند و سوی بست شدند».^{۲۲}

خیانت غلامان موضوع تازه‌ای نبود و پیش از این نیز سابقه داشت. آنان در صورت نارضایتی به راحتی به اربابان خود خیانت و تکلیف بندگی را فراموش می‌کردند. احمد بن اسماعیل، دومین پادشاه سامانی معروف به امیر شهید را غلامان او در شب سر بریدند.^{۲۳} وقتی محمود در پایان عمر بدخلق و تندمزاج می‌شود، تعدادی از غلامان او در سفر به ری به مسعود پیشنهاد می‌کنند که ما آماده‌ایم تو را بر جای او بر تخت بنشانیم.

«گفتند زندگانی خداوند دراز باد [رای] سلطان پدر در باب تو سخت بد است و می‌خواهد که تو را فروتواند گرفت، اما می‌بترسد و می‌داند که همگان از او سیر شده‌اند و می‌اندیشد که بلایی بزرگ به پای شود. اگر خداوند فرماید بندگان و غلامان جمله در هوای تو یکدلیم ویرا فروگیریم. امیر گفت البته همدستان نباشم».^{۲۴}

در همین سفر است که محمود متوجه می‌شود برخی از غلامان سرایی به مسعود تقرب جسته‌اند. از این رو تصمیم می‌گیرد پسرش را بازداشت کند، اما غلامان، مسعود را از موضوع مطلع می‌کنند و محمود از ترس ایجاد فتنه کوتاه می‌آید. پس از ختم غائله، غلامان پیام زیر را برای مسعود می‌فرستند: «ما در دل کرده بودیم که اگر به امیر به بدی قصدی باشد، شری به پای کنیم که بسیار غلام به ما پیوسته‌اند و چشم دارند»^{۲۵} و بدین ترتیب نشان می‌دهند که سلطان مقتدری چون محمود نیز عملاً بدون پشتیبانی غلامان چه اندازه عاجز و ناتوان است. پس از آنکه هارون پسر آلتون‌تاش علیه مسعود طغیان می‌کند، احمد عبدالصمد با خریدن تعدادی از غلامان او، وی را به قتل می‌رساند: چون سر پرده‌ی مرد نزدیک رسید، بر بالا ایستاد و شکر خادم مشغول شد در فرود آمدن. غلامان سرایی و پیاده‌ای چند سرکش نیز دور ماندند. آن غلامان سرای شمشیر و ناچخ و دبوس در نهادند و هارون را بیفکندند و جان داشت که ایشان برفتند.^{۲۶}

سرباز باید مایملکش آن قدر باشد که هر جا خواست برود با خود ببرد به طوری که چیزی نماند تا مانع رفتن او شود.^{۱۷} ویژگی بارز این غلامان آن بود که مردم بی‌کسی بودند که در محیط جدید قوم و خویشی نداشتند. قدرت حرکت و چالاکی آنها شگفت‌انگیز بود. از نظر نظامی ورزیده و آموزش دیده بودند و نسبت به شاه تا زمانی که مورد خشم و نارضایتی قرار نمی‌گرفتند، فرمانبرداری بی‌قید و شرط بودند.^{۱۸}

غلامان سرایی

در درون سپاه غزنوی هسته‌ای از سپاهیان برگزیده تحت عنوان غلامان سرایی وجود داشت که در قلب لشکر وظایف جنگی خطیری را عهده‌دار می‌شد. این سربازان ورزیده که گارد ویژه سلطان محسوب می‌شدند و گویا ساختار خود را از سپاه جاویدان ساسانی اخذ کرده بودند با یونیفرم‌های فاخر و سلاح‌های جواهرنشان در مراسم‌های مختلف نیز شرکت می‌کردند تا هیبت سپاه غزنوی را به نمایش بگذارند. آنها در جنگ‌ها دسته‌ای خاص را تشکیل می‌دادند و کمتر در میان سپاهیان دیگر دیده می‌شدند. هرگاه جبهه‌ای شکست می‌خورد، آنها به کمکش می‌شتافتند و از شکست لشکر جلوگیری می‌کردند. آنها مستقیماً از سپاه سالار فرمان نمی‌گرفتند، بلکه حاجبی خاص واسطه آنها با فرمانده لشکر بود.^{۱۹}

تکیه اصلی غزنویان اساساً بر این غلامان بود. علی قریب، حاجب بزرگ محمود، پس از فروگرفتن محمد و نوشتن نامه معروف خود به مسعود، خطاب به بونصر مشکان می‌گوید: من می‌توانم از همین جا بگیریم و با این غلامان انبوه، اهواز و کرمان را تسخیر کنیم.^{۲۰} علی دایه از حرمت بسیاری نزد مسعود برخوردار است؛ زیرا نخستین کسی است که پس از بازداشت محمد با تعدادی از غلامان سرایی به مسعود پیوسته است و پیروزی او را بر بردارش قطعی ساخته است. مسعود در نامه‌ای که به قدرخان می‌نویسد نمی‌تواند خشنودی خود را از این ماجرا کتمان کند: «از اتفاق نادر، سرهنگ علی عبدالله [= علی دایه] و ابوالحسن ایاز و نوشتگین خاصه خادم از غزنین اندر رسیدند با بیشتر غلامان سرایی».^{۲۱} گردیزی نیز این حادثه را از عوامل شکست محمد می‌داند و می‌نویسد وقتی پنجاه روز از حکومت امیر محمد گذشت، ایاز با غلامان تدبیر می‌کند و از ایشان بیعت می‌گیرد که به مسعود بپیوندند. علی دایه نیز با آنها موافقت

۱۷. تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان و خوارزمشاهیان، ص ۵۹.

۱۸. تاریخ غزنویان، ص ۱۷.

۱۹. تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان و خوارزمشاهیان، ص ۶۱.

۲۰. تاریخ بیهقی، ص ۴۴.

۲۱. همان، ص ۶۷.

۲۲. زین الاخبار، ص ۲۸۱.

۲۳. همان، ص ۲۱۹.

۲۴. تاریخ بیهقی، ص ۱۸۴.

۲۵. همان.

۲۶. همان، ص ۱۱۱۸.

برخی از این غلامان در زیبایی و تناسب اندام بی نظیر بوده‌اند. این عده معمولاً به شغل ساقی‌گری و چترداری و این قبیل کارها گماشته می‌شدند. به روایت بیهقی طغرل کافر نعمت در میان غلامان زیبای محمود نظیر نداشته است.

«این غلامی بود که از میان هزار غلام چنونیاید به دیدار و قد و رنگ و ظرافت و لیاقت. امیر این طغرل را بپسندید و در جمله هفت هشت غلام که ساقیان او بودند، پس از ایاز بداشت».^{۲۷}

از جمله زیباترین این غلامان نوشتگین نوبی یا نوبتی بوده است که قدر خان به محمود اهدا کرده است.

«غلامی که او را نوشتگین نوبتی گفتندی از آن غلامان که امیر آورده بود بدان وقت که با قدر خان دیدار کرد. غلامی چون صد هزار نگار که زیباتر و مقبول‌تر از وی آدمی ندیده بودند».^{۲۸}

داستان عشق مسعود به این غلام ترک در قابوس نامه نیز آمده است.^{۲۹}

احمد عبدالصمد هنگام پذیرفتن شغل وزارت، غلامی را به مسعود هدیه می‌دهد که از فرط زیبایی مورد حسادت غلامان سرایی دیگر قرار می‌گیرد: «و جداگانه آنچه از خوارزم بیاورد نیز بفرستاد با پسر تاش ماهروی که چون پدر و پسر در جمال نبودند در سه چهار هزار غلام و او را حاسدان و عاشقان خواستند هم از غلامان سرایی».^{۳۰}

محمد معین^{۳۱} و به تبع او مؤلفان لغت‌نامه دهخدا^{۳۲} و نیز غلامحسین یوسفی در تعلیقات قابوس نامه^{۳۳} به گمان اینکه غلام سرایی همان غلام خواجه سرا است نوشته‌اند که غلامان سرایی را خصی می‌کرده‌اند. مؤلفان محترم لغت‌نامه اضافه می‌کنند که این غلامان می‌توانسته‌اند به حرم‌خانه سلطان راه یابند و سپس در تأیید معنای خود بیت زیر را از فرخی شاهد آورده‌اند:

بر در بغداد خواهم دیدن او را تا نه دیر / گرد برگردش غلامان سرایی صد هزار

واضح هست که هیچ پادشاهی هزاران غلام سرایی را برای خدمت در حرم‌خانه شخصی‌اش تربیت نمی‌کند. شاید آنچه آنان را به اشتباه انداخته است شاهد زیر از خسرو و شیرین نظامی است:

نمانده در حریم پادشاهی / وشاقی جز غلامان سرایی

اما در بیت مذکور که توصیفی است از شکارگاه خسرو است^{۳۴} حریم ربطی به حرم سرا ندارد، بلکه مقصود درگاه شاه است. چنان‌که در ادامه این نوشته خواهد آمد یکی از وظایف غلامان سرایی حضور در شکارگاه است، اما در مورد خصی کردن غلامان گویا مرحوم معین به لحاظ شباهت واژه غلام سرایی با خواجه سرا دچار این اشتباه شده باشد؛ زیرا با وجود جستجوی دقیق نگارنده در کتاب‌های تاریخی این دوره چیزی در این باب دیده نشد. اتفاقاً در ماجرای تاش ماهروی، وی مرتکب قتلی می‌شود؛ زیرا یکی از غلامان سرایی شب هنگام می‌خواسته به او دست‌درازی کند.

ظهور عناصر ترک در تاریخ سیاسی ایران و کشورهای اسلامی پدیده‌ای است که نمی‌توان تأثیر آن را بر جریان‌های سیاسی و فکری ملت‌های مسلمان نادیده گرفت. به قدرت رسیدن آنان در رقم‌زدن سرنوشت تاریخی این ملل و به خصوص ایران تأثیر فراوان داشت. بنابراین بررسی حوادث و وقایع مربوط به این واقعیت تاریخی ضرورتی تمام دارد.

۲۷. همان، ص ۴۰۲.

۲۸. همان، ص ۶۵۳.

۲۹. قابوسنامه، ص ۸۴.

۳۰. تاریخ بیهقی، ص ۵۱۱.

۳۱. معین، ذیل واژه غلام.

۳۲. دهخدا، ذیل همین واژه.

۳۳. قابوسنامه، ص ۳۲۸.

۳۴. نظامی، ص ۳۵۶.

تاریخ بیهقی گنجینه گران بهایی است که جدای از جنبه‌های ادبی و هنری آن می‌تواند پژوهشگر را در کشف این حقیقت تاریخی یاری دهد. از خلال این کتاب می‌توان بسیاری از روابط پیچیده و مبهم سازمان سیاسی، نظامی و اداری حکومت غزنوی را دریافت. در این مقاله کوشیده‌ام یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سازمان نظامی سلسله غزنوی را بر اساس گفته‌های ابوالفضل بیهقی تبیین و شناسایی کنم و نشان دهم که سرنوشت‌سازترین عناصر موجود در سازمان نظامی غزنویان غلامان سرایی بوده‌اند.

«تا چنان افتاد که شبی هم وثاقتی از آن وی به آهنگ وی، که بروی عاشق بودی، نزد وی آمد. وی کاردی بزد آن غلام کشته شد.»^{۳۵}

اگر غلامان خصی می‌شدند نزدیک شدن غلام مقتول به هم وثاقتی اش معنایی نداشت. از طرفی مسعود با شنیدن خبر این واقعه دستور می‌دهد به عنوان مجازات، تاش را خصی کنند.

«امیر فرمود قصاص باید کردن. مهتر سرای گفت زندگانی خداوند دراز باد، دریغ باشد این چنین رویی زیر خاک کردن. امیر فرمود وی را هزار چوب بیاورد و خصی کرد. اگر بمیرد قصاص کرده باشند اگر بزید بگویم تا چه کار را شاید.»^{۳۶}

بدیهی است اگر غلامان اخته بوده‌اند، خصی کردن دوباره آنان به عنوان مجازات بی‌معنی بود. از طرفی می‌دانیم که خوارزمشاه آلتون‌تاش پیش از رسیدن به منصب خوارزمشاهی، غلام سرایی آلپ‌تگین بوده است. به تصریح بیهقی، وی صاحب فرزندان متعدد بوده است و ما در سطور بالا به عصیان یکی از فرزندانش به نام هارون اشاره کردیم.

حضور غلامان با لباس‌های فاخر و پرزرق و برق و جامه‌های زربفت در مراسم تشریفات مرسوم بود. هنگام ورود رسول خلیفه عباسی، این غلامان را می‌بینیم که در هیأتی باشکوه، مراسم را رونقی چشمگیر بخشیده‌اند.

«چون صبح بدمید، چهار هزار غلام سرایی در دو طرف سرای امارت به چند رده بایستادند. دو هزار با کلاه دوشاخ و کمرهای گران ده معالیق بودند و با هر غلامی عمودی سیمین و دو هزار با کلاه چهارپربودند و کیش و کمر و شمشیر و شفا و نیم‌لنگ بر میان بسته و هر غلامی کمانی و سه چوبه تیر و همگان با قباهای شوشتری بودند و غلامی سیصد از خاصگان در رسته‌های صنفه نزدیک امیر بایستادند.»^{۳۷}

کاملاً واضح است که آراسته شدن غلامان به لباس‌ها و ابزار جنگی، نمایی از قدرت نظامی مسعود است و او قصد دارد با نشان دادن این اقتدار، خلیفه عباسی را وادار کند که بر حکومت او مهر تأیید بگذارد. در جایی دیگر وقتی مسعود از سپاهیان خود سان می‌بیند، این غلامان را در لباس‌های فاخر و تیر و کمانی که نماد مهارت آن‌ها در تیراندازی است می‌بینیم: «و همه غلامان سرایی با تیر و کمان و عمودهای زر و سیم، پیاده در پیش می‌رفتند.»^{۳۸}

این غلامان معمولاً در وثاق‌ها یا اتاق‌هایی زندگی می‌کردند که در مجموعه کاخ‌های سلطانی تعبیه شده بود. بیهقی در ماجرای ازدواج مسعود با دختر باکالیجار به این موضوع اشاره می‌کند: «این غلامان به وثاق‌ها که گرد برگرد درگاه بود فرود آمدند و آفتاب دیدار سلطان بر ماه افتاد.»^{۳۹} در ماجراهای سال ۴۲۲ کاخی وصف می‌شود که امیر مسعود ظاهراً خود آن را طراحی کرده است: «پس به باغ بزرگ رفت و بنه‌ها بجمله آنجا آوردند و دیوان‌ها آنجا ساختند که بر آن جمله که امیر مثال‌ها داده بود و خط کشیده. دهلیز و میدان و دیوان‌ها و جز آن وثاق‌های غلامان همه راست کرده.»^{۴۰} ظاهراً در هر وثاق ده غلام سرایی زندگی می‌کرده‌اند. پس از صلح با علی‌تگین و مرگ خوارزمشاه، احمد عبدالصمد برای جلوگیری از شورش غلامان سرایی،

۳۵. تاریخ بیهقی، ص ۵۱۱.

۳۶. همان.

۳۷. تاریخ بیهقی، ص ۴۴۱.

۳۸. همان، ص ۴۳۳.

۳۹. همان، ص ۶۲۳.

۴۰. همان، ص ۴۲۰.

«اگر با من عهد کنید و بر غلامان حجت کنید تا بخرد باشند که چون به آموی رسیم از خزانه خوارزمشاه صلتی داده آید و همگان نیکونام گردید و اگر عیادا بالله شغبی و تشویشی کنید، پیدا است که عدد شما چند است».^{۴۱}

از قراین موجود در تاریخ بیهقی برمی آید که هر صد غلام تحت فرماندهی سرهنگ غلامان سرایی کار می کرده اند. هر جا لشکر یا عده ای از غلامان سرایی اعزام می شوند، به ازای هر صد تن یک سرهنگ سرایی راهی می شود. امیرمسعود هنگام فرستادن احمد عبدالصمد «ده سرهنگ و هزار سوار ساخته»^{۴۲} را همراه وی می فرستد و هنگام ورود خلیفه عباسی «ده سرهنگ و هزاری سوار»^{۴۳} پذیره وی می شوند. وقتی مسعود بوسهل حمدوی را به عنوان کدخدای پسرش سعید به ری می فرستد، بنا به درخواست وی دویست غلام سرایی با دو سرهنگ وی را همراهی می کنند: «دو سرهنگ سرایی محتشم نیز نخواست با دویست غلام سرایی گردنکش مبارزتر به ریش نزدیک. اجابت یافت».^{۴۴} البته یک جا برخلاف موارد دیگر وقتی عمویس یوسف را برای دور کردن از غزنین به بلخ می فرستد این قاعده را رعایت نمی کند و پانصد سوار را با هفت هشت سرهنگ عازم آن شهر می کند.^{۴۵}

به این سرهنگان «سرغوغا» نیز گفته می شده است. این نکته از ماجرای بازداشت اریارق دانسته می شود. وقتی که او پس از سه روز میخوارگی و مستی وارد صحن سرای مسعود می شود، سرهنگان بر وی هجوم می آورند.

«پنجاه سرهنگ سرایی از مبارزان سرغوغان مغافصه در رسیدند و بگتگین درآمد و اریارق را در کنار گرفت و سرهنگان درآمدند از چپ و راست».^{۴۶}

در جنگ دندانقان حاجب بکتغدی در پاسخ پرسش مسعود که چرا غلامان سرایی کار نمی کنند، می گوید:

«و کار ناکردن غلامان از اسب است. اگر ببیند خداوند اسبی دویست، تازه و خیاره، به سرغوغان آنان دهد از اسبان قوی تا کار نیک برود».^{۴۷}

اسب های آنها را موقتاً می گیرد: «از هر وثاقی ده غلامی یک غلام سوار باشد».^{۴۱} در هر وثاق غلامی مجرب تر سرپرستی بقیه را بر عهده داشته است. به این غلام سروثاق گفته می شد: «و چند تن از سرهنگان و سروثاقان در نهان تقرب کردند».^{۴۲}

غلامان سرایی صاحب تشکیلات و سلسله مراتب خاصی بوده اند. فرماندهی آنان بعد از فرمانده کل سپاه یا حاجب بزرگ، بزرگ ترین شغل در تشکیلات نظامی محسوب می شد. در زمان محمود و مسعود حاجب بکتغدی فرمانده این غلامان است: «بونصردر سالار غلامان سرایی، حاجب بکتغدی نگریست».^{۴۳} بکتغدی چنان نزد غلامان محبوب است که «اگر غلامان را بگوید باید مرد، بمیرند».^{۴۴} نارضایتی او از مسعود در جنگ دندانقان از عوامل مهم شکست مسعود و ضعف و اضمحلال تدریجی سلسله غزنوی است.^{۴۵}

بعد از سالار غلامان سرایی، مهتر سرای وجود داشت که سرپرستی غلامان و تهیه نیازها و انجام کارهای مربوط به تشکیلات صنفی ایشان با او بوده است.^{۴۶} در زمان مسعود اقبال خادم زرین دست که «مردی گریز و زیرک و بسیار دان بود».^{۴۷} مهتر سرای بوده است و بیهقی هنگام اشاره به ماجرای نوشتگین خاصه خادم این نکته را گوشزد می کند: «وز همه کارهای او اقبال خادم زرین دست اندیشه داشتی که مهتر سرای بود».^{۴۸} دبیر سرای نیز کسی بود که کارهای دبیری آنها را انجام می داد. این دبیر طوماری داشت که نام تمام غلامان در آن ثبت شده بود.^{۴۹} در بیهقی یک بار به این دو شغل اشاره شده است: «امیر مهتر سرای و دبیر غلامان را بخواند و دویست غلام، بیشتر خط آورده و همه خیاره و مبارز و اهل سلاح بگزید و نام نوشتند و پیش آوردند».^{۵۰}

فرماندهی دسته ای از این غلامان با سرهنگ سرایی بوده است. احمد عبدالصمد در ماجرای مرگ خوارزمشاه در جنگ با علی تگین این سرهنگان را فرامی خواند و با تهدید و تطمیع از آنها می خواهد که خرد را پیشه و غلامان را آرام کنند.

۴۱. همان، ص ۴۹۱.

۴۲. همان، ص ۱۸۳.

۴۳. همان، ص ۶۶.

۴۴. همان، ص ۹۵۲.

۴۵. همان.

۴۶. تاریخ غزنویان، ۱۰۱.

۴۷. تاریخ بیهقی، ص ۹۴۵.

۴۸. همان.

۴۹. تاریخ غزنویان، ص ۱۰۱.

۵۰. تاریخ بیهقی، ص ۶۲۲.

۵۱. همان، ص ۴۹۰.

۵۲. همان، ص ۶۳۰.

۵۳. همان، ص ۴۳۸.

۵۴. همان، ص ۶۲.

۵۵. همان، ص ۵۷.

۵۶. همان، ص ۲۷۴.

۵۷. همان، ص ۹۵۳.

به همین معنی باشد. در حکایتی محمود غزنوی مطلع می شود که عده ای از راهزنان کوچ و بلوچ کالاهای تجاری زنی را نزدیک کرمان به غارت برده اند. وی با تدبیری آنها را از میان برمی دارد و به بوعلی الیاس، حاکم کرمان دستور می دهد ولایت آنها را تسخیر کند؛ زیرا از جوانان و جنگجویان بلوچ خالی شده است: «اکنون تو لشکر خویش در ولایت ایشان [= دیرگچی] تاز که از برنابیشگان و سرغوغایان در این حال خالی شده است».^{۶۲}

به طور کلی تمام نهادهای موجود در دستگاه غزنوی، از جمله غلامان سرایی، تحت نظر جاسوسان و مشرفان قرار داشته اند. مشرفی غلامان سرایی شغلی بود که متصدی آن رفتار و گفتار غلامان را مخفیانه به سلطان گزارش می کرد. در روزگار مسعود، مشرفی غلامان سرایی با مظفر پسر ابوالقاسم علی نوکی بوده است.

«و در آن روزگار با دبیری و مشاخره ای که داشت، مشرفی غلامان سرایی به رسم او بود سخت پوشیده، چنان که حوائج کشان و ثاق ها نزدیک وی آمدندی و هر چه از غلامان رازی داشتی با وی بگفتندی».^{۶۳}

بر اساس توضیحات خواجه نظام الملک و ثاق باشی نیز شغلی بوده است که پس از هشت سال آموزش و کسب تجربه به غلامان سرایی واگذار می شد. هر وثاق باشی سه غلام تازه کار را زیر فرمان داشت و احتمالاً آنها را با فنون نظامی و آداب دربار آشنا می کرد.

«و سال هشتم خیمگکی یک سری شانزده میخی بدادندی و سه غلامک نوخریده را در خیل او کردند و او را وثاق باشی لقب دادندی و کلاهی نمیدین سیاه سیم کشیده و قبایکی گزیدر پوشاندی».^{۶۴}

خواجه یک بار دیگر این کلمه را به کار برده است. وقتی به اشارهٔ الپتگین، سبکتگین به مقام وثاق باشی می رسد:

«حاجب پیش رفت و الپتگین را گفت که فلان غلام که وثاق باشی بود فرمان یافت، آن وثاق و رخت و خیل و منزلت او به کدام غلام ارزانی می فرماید داشت؟ چشم الپتگین بر سبکتگین افتاد، برزفان او رفت که بدین غلامک بخشیدم. حاجب گفت: ای خداوند هنوز این غلامک را سه روز بیش نیست که خریده ای و او را هفت سال خدمت می باید کرد تا بدین منزلت رسد. این چون بدو شاید

خطیب رهبر سرغوغان را «سران فتنه» معنی کرده است و در شرح این واژه در جملهٔ «امیر بچه که سرغوغای غلامان سرای بود» به نقل از لغت نامه دهخدا نوشته اند: «سرغوغا: سرفتنه، کسی که باعث و بانی فتنه و غوغا و آشوب می گردد».^{۵۸} این اشتباه در توضیحات این کلمه در ماجرای قائد ملنجوق نیز تکرار شده است. آن گاه که خوارزمشاه و احمد عبدالصمد درمی یابند که قائد ملنجوق به تحریک مسعود بادی در سر کرده و بزرگان و فرماندهان لشکر را در ضیافتی جمع کرده است و قصد توطئه علیه خوارزمشاه دارد: «حقیقت این است که قائد آن روز که کشته شد دعوتی بزرگ ساخته بود و قومی از سرغوغان حشم کجات و جغرات را خوانده و برملا از خوارزمشاه شکایت ها کرده».^{۵۹} دهخدا با اعتماد بر فرهنگ انجمن آرا اشتباه دیگری را مرتکب شده است و با تکیه بر بیت زیر از شهاب سمرقندی سرغوغا را طلیعهٔ لشکر معنی کرده است:

ره عدل و سیاست را حسامش بدرقه گشته
سپاه فتح و نصرت را سنانش گشته سرغوغا

تردیدی نیست که این کلمه در روزگار بیهقی به معنی فرمانده بخشی از سپاهیان به کار می رفته است و با توجه به بیت فوق شاید سرهنگی که در جنگ و پیکار پیشرو و صاحب مهارت های ویژه ای بوده است. احتمال می دهم در تاریخ بیهقی سرغوغا بر همان سرهنگ غلامان سرایی اطلاق می شده است. ملک الشعرا بهار در پاورقی خود بر تاریخ سیستان متوجه این معنی بوده است و در توضیح کوتاه خود برای کلمهٔ «کورکتر» می نویسد: ظاهراً نام یکی از عبارات بزرگ و سرهنگان و سرغوغاهای سیستان باشد.^{۶۰} در سلجوقنامه نیز هنگام شرح حوادث نیشابور و ویران شدن این شهر پس از حملهٔ غزان و جنگ های فرقه ای آمده است:

«و قومی علویان و سرغوغا، شهرستان کهن، آباد کرده بود و بر برجها منجنیق ها نصب کرده، بقیه از ضعف و بازماندگان همه به ایشان پناهند».^{۶۱}

روشن است که سرغوغا در این عبارت به معنی فتنه گر نیست و گرنه در کنار علویان پناهگاه ضعف نمی شدند. این عده فرماندهان لشکر سلجوقی بوده اند که پس از حملهٔ غزان به شهر قدیمی نیشابور پناه برده اند. در سیاست نامه هم خواجه یک بار این کلمه را به کار برده است که هر چند به وضوح موارد بالا نیست، اما می تواند

۵۸. همان، ص ۳۱۹.

۵۹. همان، ص ۴۶۲.

۶۰. تاریخ سیستان، ص ۳۰۷.

۶۱. ظهیرالدین نیشابوری، ص ۵۱.

۶۲. خواجه نظام الملک، ۹۱.

۶۳. بیهقی، ص ۴۲۱.

۶۴. خواجه نظام الملک، ص ۱۴۱.

داد؟ البتگین گفت: من گفتم و این غلامک شنید و خدمت کرد و من این بوجه عطا بدو می‌دهم و دیگر هم بر عادت می‌باید رفت.^{۶۵}

از روایت مختصر خواجه نظام الملک برمی‌آید که بعد از مقام وثاق باشی مقام خیل باشی بوده است،^{۶۶} اما متأسفانه نه خواجه و نه بیهقی در خصوص این شغل سخنی نگفته‌اند.

به تعدادی از این غلامان که زیباتر بودند غلامان خاص گفته می‌شد. این غلامان وظیفه چترداری، سلاح داری، علمداری و جامه‌داری سلطان را بر عهده داشته‌اند.^{۶۷} به غلامانی که محافظان شخصی شاه بودند، جاندار گفته می‌شد: «غلامی که او را قماش گفتندی و شمشیردار بود، او را جاندار گفتندی درآمد و بر شیر زخمی استوار زد و چنانکه بدان تمام شد.»^{۶۸} در اسرار التوحید نیز آمده است که وقتی اتسز خوارزمشاه به میهنه می‌رسد اسبش از حرکت باز می‌ایستد. وزیرش او را از مقبره شیخ بوسعید مطلع می‌کند و اینکه اسب به حرمت بقعه شیخ جلوتر نمی‌رود و اتسز پس از پی بردن به این موضوع جاندار خود را به شحنگی آن ناحیه منصوب می‌کند: «او را اعتقادی عظیم در حق شیخ ما پدید آمد و حالی جاندار خاص خویش را به میهنه فرستاد به شحنگی.»^{۶۹} سمعانی در روح الارواح نیز از این معنی یاد کرده است: «پادشاهان چون مست گردند جاندار را به پای کنند، گویند: ما را نگاه دارید»^{۷۰} و نیز در حدیقه:

دیگری آمد و زدم چوبی تاز من برنخیزد آشوبی
گفتم این کیست وین که شاید بود کو برآورد از تن من دود
گفت جاندار شاه محمود است زین جزع مرتورا چه مقصود است^{۷۱}

این غلامان پس از نشان دادن شایستگی‌های خود به مقام‌های بالای دولتی ارتقا می‌یافتند. آلتون‌تاش، حاکم مقتدر خوارزم، پیش‌تر غلام سرایی سبکتگین بود. او به مناسبتی ضمن شرح خاطره‌ای از سیاست‌های سبکتگین برای بونصر مشکان، به این موضوع اشاره می‌کند: «من و یار من از آن غلامان بودیم که شب و روز یک ساعت از پیش چشم وی غایب نبودیم و به نوبت می‌ایستادیم.»^{۷۲} نوشتگین نوبتی نیز پس از آنکه به سن بلوغ می‌رسد، فرمانده بخشی از سپاه غزنوی می‌شود: «چون لختی شمشاد بارخان گلنارش آشنایی گرفت و یال کشید کارش به سالاری لشکرها کشید.»^{۷۳} قراتگین غلام مسعود هم پس از احراز مقام نقیبی و ریاست لشکر به مقام حاجبی می‌رسد: «این قراتگین نخست غلامی بود امیررا، به هرات نقابت یافت و پس از نقابت حاجب شد امیر مسعود را.»^{۷۴} تعدادی از غلامان محمود نیز پس از پیوستن به مسعود و اظهار وفاداری به او بعدها حاجب درگاه می‌شوند: «چند تن از غلامان سرایی محمود چون غای اغلن و ارسلان حاجب چابک که پس از آن از امیر مسعود رضی الله عنه، حاجبی یافتند، تقرب کردند.»^{۷۵}

غلامان سرایی در شکارگاه، سلطان را همراهی می‌کرده‌اند: «و هم در شوال امیر به شکار پره رفت با فوجی

به طور کلی تمام نهادهای موجود در دستگاه غزنوی، از جمله غلامان سرایی، تحت نظر جاسوسان و مشرفان قرار داشته‌اند. مشرفی غلامان سرایی شغلی بود که متصدی آن رفتار و گفتار غلامان را مخفیانه به سلطان گزارش می‌کرد. در روزگار مسعود، مشرفی غلامان سرایی با مظفر پسر ابوالقاسم علی نوکی بوده است.

۶۵. همان، ص ۱۴۲.

۶۶. همان، ص ۱۴۱.

۶۷. تاریخ غزنویان، ص ۱۰۳.

۶۸. تاریخ بیهقی، ص ۱۷۷.

۶۹. اسرار التوحید، ص ۳۷۸.

۷۰. روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتح، ص ۳۸۴.

۷۱. حدیقه، ص ۵۵۹.

۷۲. همان، ص ۶۷۴.

۷۳. همان، ص ۶۳۷.

۷۴. همان، ص ۱۶۵.

۷۵. همان، ص ۱۸۳.

مهم‌ترین وظیفه غلامان سرایی حضور در میدان جنگ بوده است. بیهوده نیست که بیشترین توصیفی که از آنان در تاریخ بیهقی شده است، مربوط به نیروی جنگندگی و مهارت‌های نظامی و نقش آنها در شکست‌ها و پیروزی‌ها است. پیروزی مسعود بر برادرش محمد زمانی رقم خورد که علی دایه و ایاز همراه با غلامان سرایی به مسعود پیوستند، هم‌چنان که شکستش از ترکمانان سلجوقی محصول خیانت غلامان و پیوستن آنها به ترکمانان بود. هرگاه سخن از جنگی می‌رود غلامان سرایی در آن نقش اصلی را بازی می‌کنند. به روایت تاریخ سیستان، محمود برای فتح این شهر از آنان استفاده می‌کند.

«تا همه غلامان سرایی به قلعه برشد و بر باره برآمدند و طبل زدند و بانگ محمود کردند و غارت و سوختن فروگرفتند و بازارها و سرای‌ها بسوختند و مسجد آدینه غارت کردند.»^{۷۶}

این غلامان در قلب لشکر و در اطراف شاه استقرار می‌یافتند و هرگاه جبهه‌ای شکست می‌خورد، آنان به کمک سپاهیان شکست خورده می‌شتافتند و سرنوشت جنگ را تغییر می‌دادند: «غلامان سرای باید جهد کنند که ایشان قلبند، امروز هیچ کار نکردند.»^{۸۰} در جنگ با غوریان آنان را در کنار مسعود می‌بینیم.

«سه سوار از مبارزان ایشان در برابر امیر افتادند. امیر دست درازید و یکی را عمودی بیست منی بر سینه زد که ستانش بخوابانید و دیگر روی برخاستن ندید و غلامان نیرو کردند و آن دو تن دیگر را از اسب بگردانیدند.»^{۸۱}

این غلامان در تیراندازی مهارت فراوان داشته‌اند و ظاهراً تیرشان به خطا نمی‌رفته است. در همان جنگ وقتی غوریان مقاومت می‌کنند، مسعود از این مهارت غلامان کمک می‌گیرد.

«روز پنجم از هر دو جانب جنگ سخت‌تریوستند و نیک جهد کردند هر دو جانب که از آن هول‌تر نباشد. امیر فرمود غلامان سرای را تا پیش تررفتند و به تیر غلبه کردند غوریان را و سنگ منجنیق با تیر یار شد.»^{۸۲}

و نیز:

«غلامان تیر انداختن گرفتند و چنان غلبه کردند که کس را از غوریان زهره نبودی که سراز برج برکردندی.»^{۸۳}

یکی از غلامان بونصر مشکان به نام بایتگین در به کارگیری تمام سلاح‌ها مهارت دارد:

«این بایتگین به جای است. مردی جلد و کاری و سوار، به شوراندن تمام سلاح‌ها استاد، چنان‌که انباز ندارد.»^{۸۴}

قدرت نظامی این غلامان پشتوانه اصلی سرداران لشکر بود. احمد نینالتگین با تکیه بر دو بیست غلام سرایی،

۷۶. همان، ص ۷۴۷.

۷۷. همان، ۱۷۶.

۷۸. قابوسنامه، ص ۹۴.

۷۹. تاریخ سیستان، ص ۳۵۷.

۸۰. تاریخ بیهقی، ص ۹۵۲.

۸۱. همان، ۱۷۰.

۸۲. همان، ۱۷۰.

۸۳. همان، ص ۱۶۸.

۸۴. همان، ص ۸۹۲.

حرکت مسعود به سوی دندانقان مرو، علی‌رغم مخالفت وزیر و دیگر بزرگان، این فرصت را در اختیار آنها می‌گذارد. بکتغدی، سالار غلامان سرایی، پیش‌تروقوع حوادث ناگواری را به گوش امیر می‌رساند:

«این غلامان کار نخواهند کرد که می‌گویند ایشان را چه افتاده است که گرسنه باید بود که بسیار طلب کردند گندم و جو و حاصل نشد و با هیچ پادشاهی بر این جمله نرفتند و پیداست که طاقت چند دارند».^{۹۲}

در این سفر بسیاری از اسبان تلف شده‌اند و غلامان بر شتر نشسته‌اند. بکتغدی در ملاقات با مسعود سر بسته به عصیان زود هنگام غلامان اشاره می‌کند.

«حاجب بکتغدی امیر را سر بسته گفت که غلامان امروز می‌گفتند که ما بر اشتر پیدا است که چند توانیم بود. فردا اگر جنگ باشد اسبان تازیگان بستانیم که بر اشتر جنگ نتوان کرد. امیر جواب نداد، ولی نیک از جای بشد».^{۹۳}

در میانه این بحران مسعود نابخردانه با نخواندن بکتغدی به مجالس خصوصی و دعوت از جانشینش، ارتگین، موجبات خشم وی را فراهم می‌آورد.

«امیر ارتگین حاجب را که خلیفه بکتغدی بود بخواند با سرهنگان سرای‌ها و غلامان سرکش تر... و این هم از اتفاق‌های بد بود که بکتغدی را نخواند و بیازرد که بکتغدی به مثل امیر غلامان بود و هر چه گفتی آن کردندی».^{۹۴}

با رسیدن مسعود به دندانقان غلامان بی‌دزنگ اسبان سواران ایرانی را گرفته و به ترکمانان می‌پیوندند.

«غلامان سرایی از اشتر به زیر آمدند و اسبان ستن گرفتند از تازیگان، از هر که ضعیف‌تر بودند به بهانه آنکه جنگ خواهیم کرد و بسیار اسب بستند و چون سوار شدند با آن که به شب اسبان تازی و ختلی سته بودند، یار شدند و به یک دفعه سیصد و هفتاد غلام با علامت‌های شیر بگشتند و به ترکمانان پیوستند و آن غلامان که از ما گریخته بودند به روزگار پور تگین بیامدند و یکدیگر را گرفتند و آواز دادند: «یار یار» و حمله کردند به نیرو و کس کس را نایستاد و نظام بگسست از همه جوانب و مردم ما همه روی به

که مسعود در اختیار او گذاشته، در برابر سیاستمدار کهنه‌کار نیرنگ بازی چون قاضی شیراز می‌ایستد.^{۸۵} تنها دویست تن از آنان می‌توانستند به بوسهل حمدوی در حکومت ری پشتگرمی ببخشند.^{۸۶} مسعود در اولین پیکارش با ترکمانان حدود دو هزار غلام سرایی را همراه بکتغدی می‌فرستد. به نظر بیهقی این تعداد «عالمی را بسنده بودند».^{۸۷} در فتح قلعه نانی «غلامان سرایی داد بدادند».^{۸۸} در فتح قلعه قهندز، نوشتگین نوبتی تنها از پانصد غلام سرایی کمک می‌گیرد.^{۸۹} در جنگ با ترکمانان بیهقی می‌گوید:

«من جنگ مصاف این روز دیدم در عمر خویش. گمان بردم که روز به چاشتگاه نرسیده باشد که خصمان برچیده باشند لشکر ما که شش هزار غلام سرایی بود بیرون دیگر اصناف مردم».^{۹۰}

در این جنگ مسعود پانصد غلام سرایی را به عنوان نیروی کمکی در ساقه قرار می‌دهد تا در صورت ضرورت سرنوشت جنگ را تغییر دهند.^{۹۱}

چنان‌که پیش‌تر گفتیم حکومت غزنوی حکومتی مبتنی بر نیروی نظامی و ارتش سالاری بود که هسته مرکزی آن را غلامان سرایی تشکیل می‌دادند. برآمدن و افول و اضمحلال حکومت مسعود را آنان رقم زدند و زمینه شکست او را در دندانقان فراهم آوردند. نارضایتی آنها ریشه در رفتارهای نابخردانه مسعود دارد که بیهقی می‌کوشد از همان آغاز آن را تبیین کند. بذری را که مسعود در حذف و نابودی کسانی چون حاجب علی قریب، خوارزمشاه، اریارق، حاجب غازی، منگیتراک، احمد ینالتگین و دیگر پروردگان محمود پاشیده بود در دندانقان برداشت کرد. به نظر نگارنده یکی از مهم‌ترین عناصر وحدت بخش تاریخ بیهقی همین رفتارهای نابخردانه مسعود است که چون رشته‌ای حوادث گوناگون را به یکدیگر پیوند می‌دهد و تنها در دندانقان است که خواننده درمی‌یابد که ماجراهای ظاهراً پراکنده چه ارتباط وثیق و استواری با یکدیگر داشته‌اند.

غلامان که از رفتار گذشته مسعود دل خوشی ندارند و بسیاری از دوستانشان همراه با اربابانشان طعمه خشم مسعود شده‌اند، در انتظار فرصتند تا ضربه مهلک خود را بر سلطان وارد کنند.

۸۵. همان، ص ۶۲۸.

۸۶. همان، ص ۶۲۸.

۸۷. همان، ص ۷۰۵.

۸۸. همان، ص ۷۰۶.

۸۹. همان، ص ۸۹۱.

۹۰. همان، ص ۸۹۹.

۹۱. همان، ص ۹۰۴.

۹۲. همان، ص ۹۴۵.

۹۳. همان، ص ۹۴۹.

۹۴. همان، ص ۹۵۰.

هزیمت نهادند». ۹۵

کتابنامه

- انوری، حسن؛ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی؛ چاپ سوم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۳.
- بارتولد، و؛ تاریخ ترک‌های آسیای میانه؛ ترجمه غفار حسینی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶.
- باسورت، کلیفورد ادموند؛ تاریخ غزنویان؛ ترجمه حسن انوشه؛ جلد اول و دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- بیهقی، ابوالفضل؛ تاریخ بیهقی؛ به اهتمام خلیل خطیب رهبر؛ چاپ اول، تهران: انتشارات سعدی، ۱۳۸۶.
- تاریخ ایران کمبریج؛ ترجمه تیمور قادری؛ ج چهارم، چاپ اول، تهران: انتشارات مهتاب، ۱۳۸۳.
- تاریخ سیستان؛ تصحیح ملک‌الشعراى بهار؛ چاپ دوم، تهران: موسسه خاور، ۱۳۵۲.
- دهمرده، برات؛ تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، دیلمیان و غزنویان؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۸.
- سمعانی، احمد؛ روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح؛ چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۴.
- سنایی، آدم؛ حدیقه الحقیقه؛ به تصحیح مدرس رضوی؛ چاپ پنجم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر؛ قابوسنامه؛ به تصحیح غلامحسین یوسفی؛ چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
- فروزانی، ابوالقاسم؛ تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در دوره سامانیان؛ چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- فضل‌الله همدانی، رشیدالدین؛ جامع التواریخ (تاریخ سامانیان، بویه‌ها و غزنویان)؛ به تصحیح محمد روشن؛ چاپ اول، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶.
- قدیانی، عباس؛ تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان و خوارزمشاهیان؛ چاپ اول، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۴.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود؛ زین الاخبار؛ به اهتمام رحیم رضازاده ملک، چاپ اول، تهران، (۴)، ۱۳۸۴.
- محمد بن منور؛ اسرارالتوحید؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی؛ ج اول، چاپ چهارم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۶.
- معصومی، عبدالعلی؛ دوران چیرگی ترک‌ها بر ایران؛ بی‌تا، ۱۳۸۳.
- نظام‌الملک؛ سیرالملوک (سیاست‌نامه)؛ به تصحیح هیوبرت دارک، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- پس از گریختن مسعود از میدان جنگ، جاسوسان وی در لشکر ترکمانان گزارش می‌دهند که ترکمانان بسیار ترسیده بودند، اما نافرمانی غلامان سرایی این اوضاع را پیش آورد. ۹۶ ترکمانان که پیروزی خود را مدیون غلامان می‌دانند به هریک از آنها قول حکومت بر ولایتی می‌دهند.
- «و آن غلامان بی‌وفا را که آن ناجوانمردی کردند، بسیار بنواختند و امیری ولایت و خرگاه از آن دربند دادند و هر چیزی و ایشان خود توانگر شده‌اند که اندازه نیست که چه یافته‌اند از غارت و کسی را زهره نیست که فرایشان سخنی گوید بلندتر که می‌گویند که این ما کرده‌ایم». ۹۷
- بدین ترتیب حکومتی که با تلاش‌های محمود و دولت‌مردانی که در تاریخ سیاسی ایران بی‌نظیر بودند در اوج اقتدار سیاسی و نظامی، با استبداد رأی و بی‌خردی‌های مسعود، به دست غلامان سرایی رو به افول گذاشت و آمل و طبرستان و ری و جبال و خراسان بزرگ و خوارزم را به ترکمانان سلجوقی سپرد و خود چونان حکومتی محلی ضعیفی به غزنین و بخش‌هایی از هند محدود شد و دیری نگذشت که رد پای آن در گردها روزگار برای همیشه ناپدید شد. پس از پایان بردن کتاب است که خواننده از خود می‌پرسد آیا محمود حق نداشت که مسعود را شایسته حکومت نداد و از سر اجبار و ضرورت محمد را به جانشینی برگزیند؟

۹۵. همان، ص ۹۵۴.

۹۶. همان، ص ۹۵۸.

۹۷. همان، ص ۹۵۹.